

می خوام برم جبهه پامو بیارم

۲۲ فروردین ۱۳۹۴ ساعت ۰:۵۲

سال ۱۳۶۵ در منطقه عملیاتی فاو (پدافندی والفجر ۸) زارع راضی را دیدم که گوشه‌ای نشسته و خیلی ناراحته و دارد به پاهایش فکر می‌کند.

محمدحسین دُرچین در وبلاگ چمدان آبی نوشت: یکی از دوستانم (زارع راضی) بود که در عملیات‌های قبلی یک پاش رو از دست داده بود.

در تاریخ ۲۵ خرداد سال ۱۳۶۵ در منطقه عملیاتی فاو (پدافندی والفجر ۸) اونو دیدم که گوشه‌ای نشسته و خیلی گرفته و ناراحته.

نزدیک رفتم و روبروش نشستم و سلام کردم.

گفت: علیکم السلام.

ازش پرسیدم؟ ها چی شده؟

گفت: آقای دُرچین یاد مادرم افتادم.

گفتم: قضیه چیه؟

گفت: موقعی که می‌خواستم اعزام بشم و پیام جبهه، مادرم گفت: کجا میری؟

گفتم: خب، می‌خوام برم جبهه.

گفت: تو که پات رو از دست دادی دیگه از جبهه چی می‌خوای؟

گفتم: مادر، می‌خوام برم جبهه پامو بیارم.

مادرم ساکت موند و دیگه چیزی نگفت.

نگاش کردم و گفتم: مادر ناراحت شدی؟!

گفت : نه مادر، برو خدا نگهدارت باشه.

همین...

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۳۵۲۶۰/بیارم-پامو-جبهه-برم-خوام-می/>